

بلی

مولانا « دیوان شمس » غزلیات

باز گردد عاقبت این در بلی

رو نماید یار سیمین بر بلی

ساقی ما یاد این مستان کند

بار دیگر با می و ساغر بلی

نوبهار حسن آید سوی باغ

بشکفد آن شاخه‌های تر بلی

طاق‌های سبز چون بندد چمن

جفت گردد ورد و نیلوفر بلی

دامن پر خاک و خاشاک زمین

پر شود از مشک و از عنبر بلی

آن بر سیمین و این روی چو زر

اندر آمیزند سیم و زر بلی

این سر مخمور اندیشه پرست

مست گردد زان می احمر بلی

این دو چشم اشکبار نوحه گر

روشنی یابد از آن منظر بلی

گوش‌ها که حلقه در گوش وی است

حلقه‌ها یابند از آن زرگر بلی

شاهد جان چون شهادت عرضه کرد

یابد ایمان این دل کافر بلی

چون براق عشق از گردون رسید

وارهد عیسی جان زین خر بلی

جمله خلق جهان در یک کس است

او بود از صد جهان بهتر بلی

من خمش کردم ولیکن در دلم

تا ابد روید نی و شکر بلی